**حياء در چشم ،گفتار،رفتار**

**قال الله تبارک و تعالی: «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‏ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً» (**نحل، 97**)**

ایجاد انگیزه

بحث ما در رابطه با حياء به عنوان يکي از زيربناهاي آداب معاشرت است. قبلاً گفته شد حياء صفت بسيار ارزشمندي است که به يک معنا از تقوي، خوف و ورع، عام­تر و بالاتر است. حياء صفتي است که به دنبال آن تقوي، ورع و خوف نيز مي­آيد، امام علي (علیه­السلام) فرمودند: «**الْحَيَاءُ سَبَبٌ إِلَى كُلِّ جَمِيلٍ**» (بحارالانوار، ج 74، ص 212؛ مستدرک، ج 8، ص 466؛ تحف العقول، ص 82). حياء تمام نيکي­ها را به دنبال خود مي­کشد. اگر انسان­ها باحياء تربيت شوند ديگر لازم نيست ما براي حجاب، روابط، احترام وغيره چانه بزنيم. حياء خود به خود پوشش مي­آورد، حياء نيکي مي­آورد، حياء عفت کلام و گفتار و چشم مي­آورد. اين قضيه طرف ديگري هم دارد، اتفاقاً حديثي داريم از پيغمبر اکرم که خيلي زيباست. فرمود: تمام حرف­های انبياء در يک جمله جمع شده است. اهميت اين حديث در اين است که رسول خدا فرمود اگر بخواهيم تمام سخنان انبياء و 124 هزار پيغمبر را جمع کنيم يک جمله می‌شود. آن يک جمله چيست که نبي اکرم مي­فرمايد تمام سفارشات و فرمايشات انبياء درآن جمع شده؟ جمله اين است «**إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْت**‏» (عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 56؛ بحارالانوار، ج 68، ص 333؛ شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 214)، کسي که حياء ندارد هر کاري که بخواهد انجام مي­دهد از او توقعي نيست. لذا پيغمبر فرمودند: «**مَنْ حُرِمَ الْحَيَاءَ فَهُوَ شَرٌّ كُلُّه**‏» (مستدرک الوسائل، ج 8، ص 463؛ بحارالانوار، ج 68، ص 336؛ مصباح الشریعه، ص 189). هر که از حياء محروم شود همه­اش شرّ مي­گردد. حال يکي ده درجه شر دارد، يکي پنجاه درجه شر دارد؛ اما شر عام، شري است که فراگير است. فرمود: «**مَنْ حُرِمَ الْحَيَاءَ فَهُوَ شَرٌّ كُلُّهُ وَ إِنْ تَعَبَّدَ وَ تَوَرَّعَ**»؛ اگر چه نماز بخواند، ورع داشته باشد و عبادت کند؛ ولي اگر حياء نداشته باشد همه­ي شر، همين انسان است. اين گونه روايات و تعابيري که از ائمه معصومين (علیهم­السلام) رسيده عجيب است. مي­دانيد که چقدر در قرآن از منافق بد گفته شده! حتي خدا به پيغمبر مي­فرمايند: براي منافق طلب آمرزش نکن که طلب آمرزش به وسيله­ي نفاق او پذيرفته نيست. قرآن کريم بارها در آيات متعدد به اين مسئله اشاره کرده، شايد بيش از ده - دوازده سوره­ي قرآن به بحث نفاق اختصاص يافته است. در قرآن سوره­ي منافقين داريم؛ اما حديث داريم که پيامبر فرمود: همين منافق اگر حيا داشته باشد، من پيامبر اميد دارم که اصلاح شود. «**أرجو للمنافق**»؛ من اميد دارم منافق درست شود «**مادام يَستَحيي**» مادامي که حياء داشته باشد. بالاخره حياء او نفاقش را از بين مي­برد؛ حياي او گناهش را از بين مي­برد.

اميرالمؤمنين (علیه­السلام) مالک اشتر را به مصر مي­فرستد - يار فدايي اميرالمؤمنين که مع الاسف پاي ايشان به مصر نرسيده و به شهادت رسيد - حضرت يک نامه­­ی تاريخي به مالک نوشته که اين نامه هنوز در دنيا طراوت دارد و نو است، با این‌که حقوقدانان دنيا اعلاميه­ي حقوق بشر را نوشته­اند اما اصلاً با اين نامه قابل مقايسه نيست. نامه­ي 53 نهج البلاغه آن نامه­ي حضرت به مالک اشتر است، يکي از مطالبي که حضرت در همان نامه به مالک اشتر نوشته است مي­فرمايد: مالک! دو چيز را در افرادي که مي­خواهي استخدام کني امتحان کن اگر قبول شدند استخدامشان کن. «**وَ تَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَ الْحَيَاء**» (نهج البلاغه، نامه 53)؛ يکي این‌که تجربه داشته باشند و صفر کيلومتر نباشند اگر مي­خواهند استخدام تو شوند و در دستگاه تو کار ياد بگيرند، ابتدا يک جايي تجربه کسب کرده باشند بعد به آنها کار بده، دوم این‌که حياء داشته باشند. ببينيد در ميان همه­ي صفاتي که براي کارگزار است، شرح صدر، تقوا، ايمان، صبر، تعهد و علم، اميرالمؤمنين (علیه­السلام) روي مسئله‌ی تجربه و حياء دست گذاشته است. بحثي که ما به آن مي­پردازيم خيلي دامنه­دار است، عوامل حياء، موانع حياء، ريشه­هاي حياء، اين بحث را مقداري کاربردي کنيم. مقداري وارد جنبه­هاي کاربردي آن شويم يعني اهميت اين موضوع از روايات روشن است، اما چگونه مي­توان اين را در جامعه اجرا کرد؟ اين مهم است.

متن و محتوا

### حياء کجا ظاهر می‌شود؟

با مقدمه­اي که ايجاد شد مي­خواهیم به بحث ظهور و بروز حياء بپردازم. يعني حياء کجا ظاهر می‌شود؟ درباره­ي عوامل، موانع و اقسام آن در آينده صحبت خواهيم کرد، اما در اينجا درباره­ي اين صحبت می­کنم حياء که يک صفت است چگونه در وجود انسان ظاهر می‌شود؟ اين موضوع را در چهار بخش بیان مي­کنیم. ببينيم ظهور و بروز حياء از کجاست؟ آدم باحياء را نمي­توان آزمايش کرد. مثل قند نيست که با آزمايش خودش را نشان بدهد. حياء يک صفت است و بروز دارد، بروز حياء کجاست؟ ما از کجا بفهميم اين آقا با حياء است؟ اميرالمؤمنين (علیه­السلام) که به مالک نوشتند که حياء افراد را تجربه کن بعد به آن­ها کار بده، مالک چگونه بايد حياء افراد را تجربه کند؟ چگونه می‌شود حياء افراد را سنجيد؟ اين مهم است، دقت کنيد بروز حياء کجاست؟

#### حياء در چشم

اولين و مهم­ترين و اساسي­ترين نقطه­ي بروز حياء، چشم است، حديث داريم: «**مَوْضِعُ الْحَيَاءِ الْعَيْنَانِ**‏». حضرت سليمان با حضرت داوود گفت­وگويي داشته، حضرت سليمان پسر حضرت داوود است. وقتي داوود مي­خاست علم نبوت را به سليمان واگذار کند خدا به داوود وحي کرد. مي­دانيد داوود پيغمبر خداست، سليمان هم پيغمبر خداست. داوود پدر است و سليمان هم پسر است. داوود شخصيت مهمي است و سليمان هم شخصيت مهمي است که قرآن مي­فرمايد: «**لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ وَ سُلَيْمانَ عِلْماً**» (نمل: 15)؛ هم داوود عالم بود و هم سليمان. فکر نکنيد سليمان چون پسر داوود بود پيغمبر شد، خير، نبوت وراثت نيست کما این‌که در امامت هم وراثت نيست. اگر فرزند امام، امام می‌شود دليلش اين است که لياقتش را دارد. «وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ» (نمل: 16) ؛ سليمان وارث داوود بود نه به خاطر این‌که پدرش داوود او را پيغمبر قراردهد. اصلاً دست داوود نيست، دست خداست. خدا در قرآن مي­فرمايد: «**لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ وَ سُلَيْمانَ عِلْماً**»؛ هردو عالم بودند وگرنه وقتي حضرت ابراهيم از خدا تقاضا کرد که نبوت در نسلش قراربگيرد، خدا به صورت مطلق نپذيرفت، فرمود: ابراهيم، ما نبوت را به کسي مي­دهيم که ظلم، گناه و عصيان در زندگي­اش نباشد، «**لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمينَ**‏» (بقره: 124). لذا به اين مطلب دقت داشته باشيد که نبوت و امامت وراثتي نيست، نبوت و امامت لياقتي است، منتهي اين لياقت گاهي در فرزند امام است و گاهي در برادر امام، مثل امام حسين (علیه السلام). گاهي در افراد ديگري است که نبوت اتفاق افتاده؛ فرزند نبي، نبي نبوده است. داوود پيامبر مي­خواهد علم نبوت را به سليمان بدهد. «**إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ**»؛ خدا به داوود وحي کرد داوود چهارده سوال از سليمان بپرس، اگر درست جواب داد معلوم است علمش کامل است، آن وقت نبوت را به او واگذار کن. در اين جا نمي­خواهیم چهارده سوال را بگويم. سوال­ها را خدا تعيين کرد، جواب­ها را سليمان بايد بدهد و خدا نيز تصحيح می‌کند. يک سوالش اين بود - قصه را براي اين گفتم- داوود پرسيد: سليمان! «**أَيْنَ مَوْضِعُ الْحَيَاءِ؟ أَيْنَ مَوْضِعُ الْبَاطِلِ؟ أَيْنَ بَابُ الْكَسْبِ**»؛ جاي حياء کجاست؟ جاي باطل کجاست؟ جاي کاسبي کجاست؟ سليمان يکي يکي جواب داد. صدا زد پدرجان!«**مَوْضِعُ الْحَيَاءِ الْعَيْنَانِ**» (وسائل الشیعه، ج 6، ص 252؛ بحارالانوار، ج 89، ص 286؛ الدعوات، ص 111). منظور اينجا بود. موضع و محل حياء دو تا چشم است. چون شروع بي­حيايي از چشم است. شروع بي­حيايي از نگاه است، حال فيلم باشد، سي دي باشد، نامحرم باشد، عکس­ها و تصويرهاي مستهجن باشد. به اين سوره­ي قرآن دقت کنيد، سوره­ي نور که سفارش شده هر خانه­اي که هر روز در آن سوره­ي نور خوانده شود در آن خانه حياء مي­آيد. حديث داريم: «**حَصِّنُوا بِهَا نِسَاءَكُمْ**»؛[[1]](#footnote-1) زن­هايتان را به خواندن سوره­ي نور تشويق کنيد. روايت داريم که فرمود، مال و ناموستان را با خواندن هر روز سوره­ي نور در خانه حفظ کنيد. البته معلوم است که منظور قرائت ظاهري نيست، منظور تحقق معناي آن است. سوره­ي نور سوره­اي است که پيامبر فرمود به زن­هايتان ياد بدهيد که زياد بخوانند. عجيب است! به آيه­ي 30 و 31 اين سوره دقت کنيد، ببينيد چقدر زيبا مي­فرمايند: «**قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ**» پيغمبر به مردهاي مؤمن بگو: «**يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ**» (نور: 30). يَغُضُّوا به معناي چشم بستن نيست، گاهي اين آيه را اشتباه معنا می‌کنند و مي­گويند: بگو چشم­هايشان را ببندند. خير، «غض» يعني کاهش، يعني پيغمبر، به مردها بگو خيره نشوند و خيره نگاه نکنند. مثلاً در يک خيابان صحنه­هاي مختلفي است. اگر نگاهت را روي يک زن نامحرم انداختي اين غلط است؛ اما اگر همه­ي خيابان را نگاه کني، به اين مي­گويند «**غض**». غض به معني چشم بستن نيست. اگر انسان چشمش را ببندد که به زمين مي­خورد. جلوي پايش را نمی‌بیند. استادي که در يک کلاس درس مي­دهد، غض اين است که به دانشجوي خانم خيره نشود و به مجموع کلاس نگاه کند. براي يک سخنران در هنگام سخنراني غض بصر اين است که همه را باهم ببيند. اگر براي خانم­ها درس مي­دهد يا جلسه­اي دارد، روي يک مورد خاص، روي يک موضع خاص، روي يک صورت خاص روي يک دست خاص، روي يک پاي خاص نگاهش را متمرکز نکند. معناي غض اين است. «**قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِم**‏». اين آيه خيلي عجيب است؛ مؤمنان چشمتان را به نامحرم خيره نکنيد. توجه نکنيد، استمرار نبخشيد به مجموع نگاه کنيد نه به يک مورد خاص و نه يک موضع خاص، بعد قرآن مي­فرمايد «**وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُم**‏»؛ بگو قواي جنسي­شان را حفظ کنند، زنا نکنند. يکي از مفسرين ذيل اين آيه مي­فرمايد که خدا اول مي­گويد چشم، وبعد مي­­گويد زنا. مي­دانيد علت چيست؟ مي­گويد علتش اين است که دروازه­ي زنا و فحشا چشم است؛ و با نگاه شروع می‌شود، با نگاه آغاز می‌شود. عجيب و نکته­ي دقيق­تر اين است که غالباً در قرآن خطاب به مؤمنان می‌کند و زن­ها را جدا نمی‌کند؛ «**إِنَّما الْمُؤْمِنُونَ، قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ**» (مؤمنون: 1). شما سوره­ي مؤمنون را نگاه کنيد، ديگر مؤمنات را جداگانه خطاب نمی‌کند. امام براي این‌که تأييد کند، مي­فرمايد: «**قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ**». براي این‌که خانم­ها فکر نکنند حياء مال مرد است، حجاب و نگاه نکردن مربوط به مرد است. به همين دليل مي­گويد پيغمبر به زنان بگو: «**يَغْضُضْن**‏»؛ آن­ها هم به مرد چشم ندوزند و خيره نشوند. «**يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُن**‏» (نور: 31). آيا مي­دانيد - در بعضي از روايات- شهوت زن يعني تحريک کننده­گي زن نود و نه برابر مرد است، اما حياء او نه برابر است؟ به همين دليل گاهي خانم­ها اعتراض می‌کنند و مي­گويند شما هميشه به ما زن ها سفارش مي­کنيد که حجاب داشته باشيم، اين را به آقايان هم بگوييد. اين درست است اما علت سفارش زياد به اين دليل است که تحريک­کنندگي در زن نود و نه برابر مرد است و اين دليل تأکيد زياد اسلام بر پوشش زن است.

### جوان شهوت پرست

چرا آيه­ي 30 سوره­ي نور نازل شد؟ در شهر مدينه جواني، دختري را ديد که راه مي­رفت - در آن زمان در مدينه مقنعه­ها و روسري­ها را پشت گوش مي­انداختند و مثل الآن نبود که مقنعه را روي گوش مي­اندازند. با آن مقنعه تمام زير گلو، سينه، چانه وگاهي مقداري از موها پيدا بود، مثل الآن که بعضي از روسري­ها و شال­ها فقط دکوري و نمايشي است و خود اين نوع پوشش­ها زيبا کننده است و اصلاً نقش پوشش ندارد. گاهي ده درصد و گاهي هم چهل درصد سر خانم­ها را مي­پوشاند اما از پشت و جلو سر موها ديده می‌شود. آن زمان هم بعضي از اين روسري­ها را تا مي­زدند و پشت گوش مي­انداختند، لذا سينه و صورت کاملاً پيدا بود. - خلاصه پسر جوان هم نگاهش افتاد، تحريک شد و دنبالش را افتاد. خانم مي­رفت و اين پسر هم دنبالش از اين کوچه به آن کوچه مي­رفت تا این‌که در يک کوچه­ی تنگ و باريک، آن قدر حواس آن به هيکل اين زن بود که ديوار را نديد و يک تکه شيشه که از ديوار بيرون زده بود صورت جوان را زخمي کرد. - ديوارهاي قديمي مانند امروز سنگ گرانيت و غیره نبود، کاه گل مي­کردند و داخل آن گاهي تکه چوب، استخوان و يا شيشه­اي بود. قرآن نيز مي­گويد زن­­هايي که يوسف را ديدند خواستند ميوه پوست بکنند اما دستشان را بريدند و اصلاً متوجه نشدند. آري، شهوت انسان را کور می‌کند و احساس گناه را از آدم می‌گیرد. آن جوان با سر و صورت خونين دختر را رها کرد، عاشقي را فراموش کرد و خدمت پيامبر رفت. در همين جا بود که اين آيه نازل شد: (وسائل الشیعه، ج 12، ص 139 به نفل از تفسیر نمونه، ج 14، ص 435) «**قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِم**» (نور: 30)؛ بگو نظر و نگاهتان را غض کنيد، يعني به نامحرم خيره نشويد. در همه جا نگاهتان را کنترل کنيد در کوچه، خيابان در مجتمع محل سکونت­تان. به همين دليل است که مي­گويم آغاز حياء از چشم و نگاه است. الآن مکرر مي­شنويم و مي­بينيم که مي­گويند از هم پاشيدگي خانواده­ها به خاطر ازدواج دوم است. گفته می‌شود که ازدواج دوم که شرعاً حرام نيست. درست است حرام نيست، اما آيا تمام شرع را رعايت کرده­اي و همين يکي مانده است؟ من نمي­گويم که ازدواج دوم حرام است اما بايد به اين نکته توجه شود که عرف بايد در مسائل شرعي رعايت شود. در ازدواج دوم، خانم اول تو عذاب مي­کشد چون پيش او نمي­روي، کانون خانواده از هم مي­پاشد، عدالت رعايت نمی‌شود، در تأمين مخارجشان کم مي­آوري، دعوا و نزاع پيش مي­آيد، بچه­ها بدبين می‌شوند، احساسات و عواطف از بين می‌رود، شهوت و نتيجه شهوت اين­گونه است. اگر اين ازدواج­هاي موقت، اين رابطه­ها و دوستي­ها از سوي مردهاي همسردار و بچه­دار در جامعه بروز پيدا کند اين گونه نيست که فقط يک نتيجه فردي خاصي داشته باشد. «**رُبَّ شَهْوَةِ سَاعَةٍ**»، به اين روايت خوب دقت کنيد پيغمبر فرمود که يک نگاه شهوت­آميز «**أَوْرَثَتْ حُزْناً طَوِيلاً**» (بحارالانوا، ج 67، ص 321؛ ارشاد القلوب، ج 1، ص 157؛ عدةالداعی، ص 120)؛ گاهي يک عمر حزن و اندوه براي انسان مي­آورد.

### نگاه حرام

صاحب کتاب منتخب­التواريخ داستاني نقل می‌کند که داستان جالبي است. او مي­نويسد در زمان معتصم عباسي يکي از وزرايش کاخي ساخت؛ که بلندترين منزل در منطقه خودش بود و اين منزل را مشرف به همه­ي منازل ساخت؛ - اين هم يک مشکل فرهنگي است که متأسفانه در ساخت و سازها مورد توجه قرار نمی‌گیرد. گاهي آپارتمان­هاي بلند مقابل خانه­هاي کوتاه، گاهي خانه­هاي مقابل هم، گاهي پنجره­هاي مقابل هم، گاهي اشراف منازل به هم مي­تواند زمينه گناه بشود - وزير معتصم از قدرتش استفاده مي­کرد، مي­رفت روي کاخ بلند مي­ايستاد و به درون خانه­هاي مردم چشم­چراني مي­کرد؛ به اين خانه نگاه کن، به آن خانه نگاه کن، زن آن را ببين، زن اين را ببين. -شهوت اين است، گاهي انسان را تبديل به بُعد حيواني می‌کند، انسانيت انسان را سلب می‌کند. ببينيد گاهي چه جنايت­­هايي به خاطر همين مسئله اين طرف و آن طرف واقع می‌شود! - همين­طور که نگاه مي­کرد نگاهش به دختر جواني افتاد دختري که پدرش تاجر بود، پايين آمد وکسي را براي خواستگاري فرستاد. تاجر گفت: تو همسر داري! ما اصلاً نمي­توانيم با تو وصلت کنيم اين دختر نامزد کس ديگري است؛ اما اين حرف­ها فايده­اي نداشت، تاجر هر چه کرد وزير قبول نکرد. وزير رفيقي داشت، گفت هزار درهم به من بده کارت را درست مي­کنم. هزار درهم از وزير معتصم گرفت و ده تا شاهد دروغين درست کرد، به هر کدام صد درهم داد و گفت بياييد جلوي قاضي شهادت بدهيد که ما ديديم خطبه­ي عقد بين اين وزير و اين دختر خوانده شد، ما شاهد بوديم که مهريه تعيين شد و اين پدر به عقد اين دختر رضايت داد. - الله اکبر! شهادت دروغ! قرآن کريم در سوره­ي معراج مي­فرمايد: يکي از صفات مؤمن اين است که شهادت دروغ نمي­دهد و چيزي را که نديده بيان نمی‌کند. گاهي شهادت دروغ انسان را به ورطه­ي نابودي مي­کشاند. - آمدند و شهادت دادند و قاضي هم حکم کرد. وزير حکم را برداشت آمد در خانه پدر که زن مرا تحويل بده. پدر گفت: کدام زن؟ گفت: اين حکم قاضي است. قاضي نوشته که اين خانم زن شرعي من است، مهريه دارد، عقد خوانده شد و تو رضايت دادي. پدر دختر مي­گويد ما چه کنيم؟ ما به معتصم دسترسي پيدا نمي­کنيم. گرچه حاکم ستمگري بود امام گاهي به اين گونه مراجعات جواب ميداد. بالاخره پدر با لباس مبدل خودش را به معتصم رساند و خبر را داد. معتصم عباسي گفت که اين ده شاهد را حاضر کنيد. يکي يکي آنها را خواست؛ گفت مثلاً عقد کجا خوانده شد؟ خوب هماهنگ نکرده بودند، اولی گفت مثلاً در خانه­ي پدر دختر. دومي را خواست و پرسيد عقد کجا خوانده شد؟ گفت: در مسجد. سومی را خواست و پرسید عقد در کجا خوانده شد؟ گفت پییش قاضی. مهريه چقدر بود؟ شهادت­ها باهم تفاوت مي­کرد. دستور داد ده چوبه­ي اعدام در ميدان شهر گذاشتند، ده شاهد را اعدام کرد. در مورد وزير هم گفت اعدام براي او کم است و با چوبه­ي دار فايده اي ندارد. گفت یک پوست گاو را خالي کنيد و او را در پوست گاو آن قدر بزنيد تا له شود و گوشت و استخوانش به هم آميخته شود. يک شهوت­راني و يک نگاه يازده سر را بالاي دار کرد. يازده انسان را به قتل رساند؛ «**رُبَّ شَهْوَةِ سَاعَةٍ**». حالا رسم شده با اين موبايل­ها در زندگي خصوصي مردم وارد می‌شوند، عکس­ها و تصويرهاي استخر، زن­هاي بدحجاب عکس­هاي هنرپيشه­ها را براي همديگر مي­فرستند ، متأسفانه الآن باب شده که فيلم­هاي خصوصي افراد، فيلم عروسي، عکس­هاي خصوصي و سي دي­هاي ناپسند را بين يکديگر رد و بدل می‌کنند. اين کارها را توجيه نکنيم و نگوييم عيب ندارد من که زن دارم و متأهل هستم. خير! شهوت چشم، زناي چشم، نگاه کردن به همين محرمات است. اين چشم ديگر نمي­تواند با قرآن انس بگيرد. اي چشم ديگر نمي تواند به حرم حضرت معصومه انس بگيرد، اين چشم ديگر نمي­تواند حق­بين باشد. اين چشم ديگر نمي­تواند واقع­نگر باشد. اين چشم ديگر از مجراي طبيعي خودش ساقط می‌شود. طبق اين روايتي که بیان شد و اين حديثي که از حضرت داوود نقل شد و کلماتي که از رسول گرامي اسلام حضرت محمد (صلی­الله­علیه­و­آله) نقل شد نخستين موضع حياء چشم است.

#### حياء در گفتار

دومين موضع حياء گفتار است، انسان در گفتارش بايد حياء داشته باشد. گاهي در طنز­ها، فکاهي­ها، جک­ها و تذکرها، انسان موارد بي­حيايي را می‌بیند. لطيفه است اما شما حق نداري در خانه جلوي دختر و پسرت لطيفه­اي بگويي که با حياء منافات دارد. آيا اين درست است که براي اين شهر و آن شهر طنز ساخته­اند و اسامي ناپسند به­کار برده­اند؟ در گفتار انسان هم بايد حياء باشد. امام سجاد (علیه­السلام) فرمود گفتار نيکو پنج اثر دارد: «**القَولُ الحَسَنُ**» کسي که زبانش را عادت نمي­دهد که حرف بي­حياء بزند. حال فرقي نمی‌کند حرف بي­حياء در لطيفه باشد، در مزاح باشد، در شوخي باشد، در برخورد باشد، در عصبانيت باشد. فرمود: «**القَولُ الحَسَنُ**»؛ زباني که نيکو سخن مي­گويد پنج اثر دارد: 1-«**يُثرِي المَالَ**»؛ ثروت انسان را زياد می‌کند. 2- «**وَ يُنسِئُ فِي الأَجَلِ**»؛ مرگ انسان را به تاخير مي­اندازد. 3- «**وَ يُنمِي الرِّزقَ**»؛ عمر انسان را با برکت می‌کند. 4- «**وَ يُدخِلُ الجَنَّةَ**»، انسان را بهشتي می‌کند. 5-«**وَ يُحَبِّبُ إلَي الأَهلِ**» (وسائل الشیعه، ج 12، 186؛ بحارالانوار، ج 68، ص 310؛ امالی شیخ صدوق، ص 1). انسان را پيش زن و بچه­اش محبوب می‌کند و شريک و همسرش او را دوست دارند. حيف نيست قول نيکويي که عمر را زياد می‌کند، مال را زياد می‌کند، مرگ را به تاخير مي­اندازد، انسان را بهشتي می‌کند و انسان را محبوب می‌کند، رها کنيم و از الفاظ ناپسند استفاده کنيم؟ چه معنا دارد انسان با زن نامحرم شوخي کند؟ شيطان از همين جا نفوذ می‌کند. مواظب باش! امام صادق ديدند شخصي سوار برمرکب شده و در حال عبور است و موسيقي مي­خواند. فرمودند: ببينيد در حالي که مرکب او تسبيح مي­گويد خود او غنا مي­خواند. چرا اهل نماز را زجر مي­دهي؟ صداي موسيقي را کم کن اصلاً خاموشش کن. فرمود: غنا و موسيقي نفاق مي­آورد. موسيقي فحشا مي­آورد. غنا انسان را به حرام جذب می‌کند. بعضي مواقع هم الفاظ غنا تحريک کننده است و هم موسيقي و هم صدايش. گاهي باعث می‌شود انسان به فحشا کشيده شود. چرا در اسلام غنا حرام است؟ صوت خوب حرام نيست، مگر نمي­گويند قرآن را با صوت خوب بخوان؟ صداي خوب حرام نيست. صدايي که در آن لهو نباشد حرام نيست. مي­گويد به اين دليل غنا در اسلام حرام است که انسان را سست می‌کند، شهوت را تحريک می‌کند و به شهوت مي­کشاند. امام صادق (علیه­السلام) فرمود: غنا مقدمه­ي زناست. شما غالب مراکز فساد را ببينيد در آن موسيقي نواخته می‌شود. در غالب مراکز قمار موسيقي نواخته می‌شود. چون موسيقي زمينه­ساز معاصي ديگر است. پس حياء در گفتار بايد باشد. امر به معروف مي­کنيد با حياء باشید، عصباني مي­شويد با حياء باشيد. مي­خواهي تذکر بدهي با حياء تذکر بده، مي­خواهي داستان بگويي، با حياء بگو. به قرآن دقت کنيد، خدا در 111 آيه داستان يوسف و زليخا را بيان کرده اما يک جای آن تحريک کننده نيست. هر کس ديگری مي­خواست اين داستان را بگويد دچار انحراف مي­شد. خدا احکام عادت ماهانه­ی خانم­ها را بيان کرده، احکام نزديکي را بيان کرده، احکام رابطه­ی زن و مرد را بيان کرده، اما هيچ جا يک لفظ تحريک­آميز و تند و مخالف حياء بيان نشده است. اگر مي­خواهي داستان بگويي، اگر مي­خواهي طنز بگويي، مواظب باش با حياء منافات نداشته باشد.

#### حياء در رفتار

حياء در رفتار کجاست؟ پيغمبر اکرم کارگري را آوردند که برايشان کار کند - کار بنايي- کارگر نياز به غسل داشت، در فضاي باز لباسش را درآورد و مشغول غسل کردن شد. بايد اين کار را پشت ديوار و به صورت پنهاني انجام مي داد. او را صدا زدند و فرمودند اين مزد توست نمي­خواهم کار کني. پرسيد: براي چه؟ فرمودند: من کارگر بي­حياء نمي­خواهم. برادر عزيز! درست است پدر خانه هستي؟ چرا با رکابي، چرا با شلوار کوتاه، چرا با لباس تحريک کننده را مي­روي؟ درست است طرف مقابل برادر توست شوهر توست يا فرزند توست. درست است که در خوابگاه همه دخترند يا همه پسرند، يا در اردو آن منطقه مخصوص رفت و آمد قشر خاصي است، اما حياء اقتضا می‌کند که لباس انسان محرک نباشد. قرآن به ما خط مي­دهد دختر شعيب را ببينيد وقتي آمد پيش موسي، «**تَمْشي‏ عَلَى اسْتِحْياءٍ**» (قصص: 25)؛ با حياء راه مي­رفت. پس می‌شود در راه رفتن هم بي­حيايي باشد. در لباس پوشيدن هم بي­حيايي باشد. حياء در نگاه، حياء در بيان، حياء در گفتار، حياء در نوشتار و حياء در کردار، این‌ها بروز و ظهور حياست که اشاره شد.

در مفاتيح بعد از زيارت امام رضا (علیه­السلام) دعايي است که با اين بيان شروع می‌شود: «رَبِّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ اسْتِغْفَارَ حَيَاءٍ» (بحارالانوار، ج 99، ص 55)؛ خدايا ما مغفرت را هم با حياء از تو مي­خواهيم. استغفار با حياء! خدايا تو را به عظمتت مي­خوانيم که به همه‌ی ما حياء و تقوي و ايمان عنايت بفرما. حياء صفت ارزشمندي است که در سير­ه­ی معصومين، اولياء خدا و انبياء موج مي­زند چون خدا حياء را دوست دارد، «**إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْحَيِيَّ الْحَلِيمَ**»؛ پيامبر فرمودند، خدا انسان باحياء را دوست دارد. (کافی، ج 12، ص 112؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 266؛ مجموعه ورام، ج 1، ص 191) گاهي حياء بعضي­ها آنقدر بالاست که نه تنها از حرام و مکروه بلکه از مباح و از چيزي که جايز است نيز اجتناب می کنند.

گریز و روضه

سيره‌ي امام حسين(ع) آنگونه بود كه ، به كساني كه اذن ميدان رفتن مي‌گرفتند، در ابتدا اذن نمي‌داد. اما به محض آنكه علي اكبر اجازه خواست، امام اذن داد...اما .

حسين(ع) نگاهي نااميدانه بر قد و بالاي فرزند رشيدش كرد و چشم به زير انداخت و گريست...

**گمان مدار كه گفتم برو ، دل از تو بريدم**
**نفس شمرده زدم، همرهت پياده دويدم**

**دلم به پيش تو ، جان در قفات ، ديده به قامت**
**خداي داند و دل شاهد است من چه كشيدم**

وفرمود: «اي خدا! شاهد باش كه جواني براي جنگ با اين قوم به سوي آنان رفت كه شبيه‌ترين مردم در خلقت و اخلاق و گفتار، به رسول‌الله(ص) است كه هرگاه مشتاق ديدار رسول (ص) تو مي شديم به صورت وي نگاه مي‌كرديم».

علي‌اكبر(ع) به سوي سپاه دشمن تاخت و رجزخوانان، جنگي سخت كرد و بسياري از سپاهيان يزيد را به خاك انداخت.

كم‌كم تشنگي و زخم‌هاي متعدد، تاب وتوان جوان ابی عبدالله راگرفت وروی اسب افتاد اما اسب در ازدحام دشمن به جاي آنكه سوي خيمه‌گاه باز گرداند به قلب دشمن رفت ؛ دور اسب را گرفتند و از هر سوي وباهروسیله به بدن نازنین علی اکبرزدند بگونه ایی که لفظ اربا اربا را آوردند.

علي‌اكبر، پدر را صدا كرد كه: «يا ابتاه، عليك مني‌ السلام هذا جدي رسول الله ... ـ پدرجان، خداحافظ، اين جدم رسول‌الله(ص) است كه به بالينم آمده و جامي پر از آب به من مي‌نوشاند» ...

امام(ع) بسرعت خود را به پيكر اكبر رساند و صورت به صورت وي گذاشت و فرمود: «علی الدنيا بعدك العفا ـ بعد از تو اي پسرم اف بر اين دنيا باد» ...

الا لعنة الله علی القوم الظالمين ؛ و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون

1. حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ وَ فُرُوجَكُمْ بِتِلَاوَةِ سُورَةِ النُّورِ وَ حَصِّنُوا بِهَا نِسَاءَكُمْ فَإِنَّ مَنْ أَدْمَنَ قِرَاءَتَهَا فِي كُلِّ يَوْمٍ أَوْ فِي لَيْلَةٍ لَمْ يَزْنِ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ أَبَداً حَتَّى يَمُوتَ فَإِذَا هُوَ مَاتَ شَيَّعَهُ إِلَى قَبْرِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ كُلُّهُمْ يَدْعُونَ وَ يَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَهُ حَتَّى يُدْخَلَ فِي قَبْرِهِ. [↑](#footnote-ref-1)